



شیده لالمی

صدای آب می آید این صدای کرخه‌است که می پیچد و صیوت‌هایشان همه پیچیده در شال‌های بلندنخی، آن قدر که جز چشم‌ها، هیچ بند نیست. هوادغ است و آفتاب، سخت می‌سوزاند و زیر آسمان تبادر جنوب، چوپانی جان سخته‌می‌خواهد.

خانه آنها‌دور است؛ دور یعنی آن سوی هویزه؛ بعد از چرخ و فلک‌های خاموش و در انتهای یک مسیر خاکی پارک که به‌خانه‌های یک روستاست می‌رسد.

آنجا یعنی دختران روستا و روستای یعنی یکصدوده خنلوار در ۳۰ کیلومتری رفیع و خانه‌های کوچک ساده‌ای که در چند کوچه خاکی به هم پیوسته، ششصد و چند نفر را زیر سقف‌های کوتاه جا داده‌اند. حیاط خانه‌ها را سایبان‌های پهن و کوتاه‌قد پوشانده و کنج هر حیاطی سیلو‌هایی هست برای غلات؛ برای گندم و برنج و شاید هم برای ذخیره آذوقه در روز مرید.

پشت دیوار این خانه‌ها هیچ دختری به مدرسه نمی‌رود. می‌گویند راهشان دور است و مدرسه آن سوی جاده نفتکش‌هاست. همان جاده‌ای است که اهواز را به هویزه و هویزه را به رفیع دوخته است. در خوزستان خیلی از آدم‌ها در همین جاده که بی‌نور است و بی چراغ و بی علامت است، به مقصد نرسیده، غزل خداحافظی از دلخارا خوانده‌اند.

مدرسه بچه‌ها آنسوی دور همین جاده و خانه‌هایشان این سوی نزدیک کرخه است. همانجا که رودخانه آرام می‌پیچد و بی صدای مردم، روز از خانه‌های روستای دلگیر چرخ خیاطی می آید و پشت این چرخ‌ها، داستان کوچکی پارچه‌های رنگین گلدار را برش می‌زنند. دختران کوچک نشسته‌اند و تکه‌های پارچه آرزوها و رویاهایشان را چرخ می‌کنند

در انتظار «خانم معلم»

۷ سال بعد از آن روزی که گفتند «خانم معلم» نمی آید، حالا ساجده عصرها خیاطی می‌کند و صبح‌ها چوپان گله است. وقتی حرف می‌زند جملاتش تکه‌تکه می‌شود و در هر جمله‌اش جای چند کلمه خالی می‌ماند. چند لحظه به کلمه‌های خالی فکر می‌کنند اما پیش نمی‌آید. بفرسی…

نه… خوب نمی‌توانم!

با همان فارسی‌ای که خوب نمی‌تواند صحبت کند، دست و پا شکسته می‌گوید دو سال است که ترک تحصیل کرده:

از کلاس پنجم گفتند دیگری نمی‌شود؛ اما من را فرستادند اختر. چند کلاس رفته، آنجا دوست داشتند باسواد شوم (شماره می‌کند به پدرش). آن‌جا دختران جدا از پسران، اما بعد نتوانستیم، سرویس نبود. ماندم.

نه… مه‌ایست چند بود؟

– خوب بود، ۱۷ و ۱۸ و ۱۹. من زبان نمی‌رفتم. آنها که در شهر بودند زبان تقویتی می‌رفتند. ما نمی‌توانستیم.

زبان چی؟

چرا نمی‌توانستید؟

– راه مادر است. ما مثل آنها نمی‌توانیم.

چند سال است ترک تحصیل کرده‌ای؟

– از ۱۱ سالگی.

حالا چه می‌کنی؟

خیاطی.

چه می‌دوزی؟

لباس.

برای خودم، برای مردم.

چه می‌دوزی؟ مانند؟

نه… ما کسی، شلوار، باد بلوز.

مردم روستای بچه‌چی خواهند که بدوزی؟

– بیشتر دامن بلوز و ماکسی.

برای هر کدام چقدر دستمزد می‌گیری؟

(سرسر را می‌دهد که یعنی نمی‌فهمد)

– یعنی هر کدام چند؟ ما کسی چند تومان؟ شلوار چند تومان؟

– ما کسی ۵ هزار تومان، شلوار ۲ هزار تومان.

وقتی گفتندی می‌شود، امر آن‌کردی که مدرسه‌ری؟

– اصرا. نه. خسب این‌جا نمی‌شود، دور است. دلم نمی‌خواست بروم دل‌شنگه، ولی چه کار می‌کردم. ما نمی‌توانیم. نمی‌توانم بروم. با ما نشین‌هایی که روزی می‌آید یکی روز نمی‌آید، بعد از مدرسه، اگر نیاید چه کار کنیم؟ اینجا؟ – پدر و مادر ه‌امی، گویند نمی‌خواهد مدرسه بروید؟

– نه آنها دوست دارند، درس بخوانیم. سواد داشته باشیم اما مدرسه، راهنمایی نبود. خودمان هم خیلی دوست داشتیم اما ما نشین نبود ما را برود. اگر ما نشین بود درس می‌خواندیم. من پرستار می‌شدم. از این‌جا بعضی‌ها رفتند دل‌شنگه!

– از دختران؟

«شهر وند» از ترک تحصیل گسترده دختران و بی‌سوادی زنان در روستاهای خوزستان گزارش می‌دهد

کوچیده از تحصیل در جاده‌های دور



عکس (تعمیر اعضای) شهر وند

درسی باشد که یک دانش آموز و یک معلم داشته باشد، همان‌طور که مردمان شهرهای بزرگ، آنها که بچه‌هایشان در مدرسه‌های مدرن چند طبقه و کلاس‌های درس مشکل این‌جاست که ترک تحصیل برای خیلی‌ها عادی شده و چون همه دختران ترک تحصیل می‌کنند، جامعه حساسیتش را به اهمیت این موضوع که دختران باید درس بخوانند از دست داده است. ما آن در شهرستان هویزه دبیرستان دخترانه نداریم، یک دبلیش همین است که اساسا دختران این منطقه به دبیرستان نمی‌رسند و از همان ابتدایی به‌بعد از مدرسه رفتن می‌مانند»

۱۰ سال پیش از این روزها در نخستین سال‌های ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، در یکی از سفرهای استانی، او گذرش به روستاهای این منطقه هم افتاد و دستور داد برای بچه‌های این روستاها مدرسه بسازند. سی‌های مدرسه نوسازی که در ورودی روستا نوبی چشم می‌زند، نتیجه عملیاتی شدن همان طرح و برنامه است؛ اما این مدرسه هم یک مدرسه ابتدایی است که در دو طبقه با چند کلاس محدود ساخته شده و هنوز که هنوز است همچنان در دست‌ساخت است.

آن‌طور که «حامدی» می‌گوید، در روستاهای اطراف هویزه، فروای و تعداد دبستان‌ها خوب است و مسأله اصلی مدارس راهنمایی‌اند که هم کمند و هم خانم معلم ندارند؛ «مدرسه‌ها ساخته شدند اما میز، صندلی، کولر و آب‌سردکن ندارند و آموزش‌پرورش هم می‌گوید بودجه ندارد. ما راضی هستیم که تجهیزات مستعمل بیاورند، مگر می‌شود بچه‌ها منتظر بمانند تا چند سال دیگر؟ اگر این همه بچه در تهران هم می‌ماندند، کسی اعتراض نمی‌کرد یا چون این‌جا گذر کسی نمی‌افتد کسی به‌فکر ما نیست؟»

… و هیچ بچه‌ای محروم نمی‌شود؟!

اینجا که دور است؛ همین‌جا که کرخه به خانه آورش هورالعظیم می‌رسد و مرزهای ایران به نقطه پایان کسی نمی‌داند فرسنگ‌ها دور تر، در تهران پایتخت، آدم‌ها دربار، سرنوشته بچه‌ها می‌دهد هر سال ۲۵ درصد دانش‌آموزان ایرانی یعنی یک‌چهارم آنها‌تر که تحصیل می‌کنند. در این بین آمار ترک تحصیل دختران در این مناطق پویوزه‌غرب خوزستان و شهرهای مرزی ایران و عراق در شرایط هشدار است؛ هشدار یعنی بی‌سوادی زنان و دختران در شهرهای دور، در شهرهای مرز نشین برای خیلی‌ها دیگر در د ندارد، دیگر آندوه‌نار، در دیگر عادت شده است.

«زراق حامدی، «عضو شورای شهر هویزه می‌گوید که روستاهای دور معلم و کلاس درس نمی‌شود. هر ساله می‌گذرد، هم معلم‌ان را از آمدن باز داشته و هم بچه‌ها را از رفتن. پدران و مادران دختران روستایی می‌گویند، تا هویزه به مدرسه راهنمایی دخترانه» و «خانم معلم» دارد، راه سخت است و این جاده هم که جاده نیست، راه نفتکش‌هاست. جاده مرگ است، آدم‌ها را می‌برد و هر نمی‌گرده‌اند. آنها می‌گویند این جاده خطرناک است و هر روز که نمی‌توان دختران کوچک را فرستاد ۲۴ کیلومتر دورتر تا مدرسه بروند؛ «همین‌جا بمانند، خانه‌داری کنند،

خیاطی و بعد هم می‌روند خانه شوهر»؛ اگر دلشان در چهار دیواری خانه گرفت؟» بزنند به کوه به دشت و گله را ببرند چرا…»

بعد از مدرسه، بعد از کلاس پنجم که برای دختران ۱۲- (سرش را چند بار پشت سر هم تکان می‌دهد که یعنی آری)

هنوز آنها را می‌بینی؟

گاهی می‌بیند. برای ما از دل‌شنگه تعریف می‌کنند که دل‌شنگه چطور است؛ می‌گویند خیلی خوب است. آنها توفیقند

– کدام دل‌شنگه‌ای ورنده؟

– دل‌شنگه‌ها هواز.

– کدام مدرسه می‌رفتند؟

– هویزه.

این راه که دور است…

هویزه تسا بزیدیه راه کم نیست. «بزیدیه» یا همان «بزندو» روستایی است از توابع هویزه و مرکز دهستان بنی‌صالح در غرب خوزستان. جایی در چند دهه کیلومتری مرزهای ایران با عراق، در راه هویزه تا بزیدیه پایدر روستاهای شوموس، بت‌کوار، بنی‌نعامه، هورت ما‌گلر و اختر و در جاده‌ای بلند و پارک و تارک پشت سر گذاشت تا رسید به روستاهایی که همسایه با کرخه‌اند و بزندو یکی از آنهاست یا خانه‌های ساده‌وزنان و دخترانی که شال بلندنخی به سر دارند و با یامن‌های گل درشت رنگی به یات می‌آورند که در حال و احوال زندگی در روستاها چقدر شاد است، چقدر رنگی است.

برای دختران روستا، همه چیز از همان روزی شروع شد که کلاس پنجم تمام شد. همان سالی که بچه‌ها آخرین کارنامه‌هایشان را گرفتند؛ اما ماه مهر رسید و «خانم معلم» نیامد. این را عواد بوغاز می‌گوید، دهیار روستا، با چشم‌های روشن سبزی آبی و قامتی کوتاه و چهره‌ای آفتاب‌سوخته مثل تمام مردان جنوب. «۱۰ درصد پسران و تقریباً همه دختران از پنجم ابتدایی به بعد ترک تحصیل می‌کنند؛ چون این‌جا مدرسه راهنمایی نیست. در اختر روستای نزدیک ما هست؛ اما مختلط می‌شود. از راهنمایی به بعد هم نمی‌شود، مختلط باشد. این‌جا روستاست، بد می‌دانند دختران کنار پسران درس بخوانند. در تهران مگر بچه‌ها در راهنمایی مختلطند؟ م‌با مگر آقا معلم‌ها سر کلاس دختران می‌روند؟»

از هویزه تا بزندو و روستاهای همسایه‌ای ۱۲ کیلومتر راه است و همین ۲۴ کیلومتری که از جاده تارک یکی چراغ می‌گذرد، هم معلم‌ان را از آمدن باز داشته و هم بچه‌ها را از رفتن.

پدران و مادران دختران روستایی می‌گویند، تا هویزه به مدرسه راهنمایی دخترانه» و «خانم معلم» دارد، راه سخت است و این جاده هم که جاده نیست، راه نفتکش‌هاست. جاده مرگ است، آدم‌ها را می‌برد و هر نمی‌گرده‌اند. آنها می‌گویند این جاده خطرناک است و هر روز که نمی‌توان دختران کوچک را فرستاد ۲۴ کیلومتر دورتر تا مدرسه بروند؛ «همین‌جا بمانند، خانه‌داری کنند،

خیاطی و بعد هم می‌روند خانه شوهر»؛ اگر دلشان در چهار دیواری خانه گرفت؟» بزنند به کوه به دشت و گله را ببرند چرا…»

بعد از مدرسه، بعد از کلاس پنجم که برای دختران ۱۲- (سرش را چند بار پشت سر هم تکان می‌دهد که یعنی آری)

هنوز آنها را می‌بینی؟

گاهی می‌بیند. برای ما از دل‌شنگه تعریف می‌کنند که دل‌شنگه چطور است؛ می‌گویند خیلی خوب است. آنها توفیقند

– کدام دل‌شنگه‌ای ورنده؟

– دل‌شنگه‌ها هواز.

– کدام مدرسه می‌رفتند؟

– هویزه.

این راه که دور است…

هویزه تسا بزیدیه راه کم نیست. «بزیدیه» یا همان «بزندو» روستایی است از توابع هویزه و مرکز دهستان بنی‌صالح در غرب خوزستان. جایی در چند دهه کیلومتری مرزهای ایران با عراق، در راه هویزه تا بزیدیه پایدر روستاهای شوموس، بت‌کوار، بنی‌نعامه، هورت ما‌گلر و اختر و در جاده‌ای بلند و پارک و تارک پشت سر گذاشت تا رسید به روستاهایی که همسایه با کرخه‌اند و بزندو یکی از آنهاست یا خانه‌های ساده‌وزنان و دخترانی که شال بلندنخی به سر دارند و با یامن‌های گل درشت رنگی به یات می‌آورند که در حال و احوال زندگی در روستاها چقدر شاد است، چقدر رنگی است.

برای دختران روستا، همه چیز از همان روزی شروع شد که کلاس پنجم تمام شد. همان سالی که بچه‌ها آخرین کارنامه‌هایشان را گرفتند؛ اما ماه مهر رسید و «خانم معلم» نیامد. این را عواد بوغاز می‌گوید، دهیار روستا، با چشم‌های روشن سبزی آبی و قامتی کوتاه و چهره‌ای آفتاب‌سوخته مثل تمام مردان جنوب. «۱۰ درصد پسران و تقریباً همه دختران از پنجم ابتدایی به بعد ترک تحصیل می‌کنند؛ چون این‌جا مدرسه راهنمایی نیست. در اختر روستای نزدیک ما هست؛ اما مختلط می‌شود. از راهنمایی به بعد هم نمی‌شود، مختلط باشد. این‌جا روستاست، بد می‌دانند دختران کنار پسران درس بخوانند. در تهران مگر بچه‌ها در راهنمایی مختلطند؟ م‌با مگر آقا معلم‌ها سر کلاس دختران می‌روند؟»

از هویزه تا بزندو و روستاهای همسایه‌ای ۱۲ کیلومتر راه است و همین ۲۴ کیلومتری که از جاده تارک یکی چراغ می‌گذرد، هم معلم‌ان را از آمدن باز داشته و هم بچه‌ها را از رفتن.

پدران و مادران دختران روستایی می‌گویند، تا هویزه به مدرسه راهنمایی دخترانه» و «خانم معلم» دارد، راه سخت است و این جاده هم که جاده نیست، راه نفتکش‌هاست. جاده مرگ است، آدم‌ها را می‌برد و هر نمی‌گرده‌اند. آنها می‌گویند این جاده خطرناک است و هر روز که نمی‌توان دختران کوچک را فرستاد ۲۴ کیلومتر دورتر تا مدرسه بروند؛ «همین‌جا بمانند، خانه‌داری کنند،

درسی باشد که یک دانش آموز و یک معلم داشته باشد، همان‌طور که مردمان شهرهای بزرگ، آنها که بچه‌هایشان در مدرسه‌های مدرن چند طبقه و کلاس‌های درس مشکل این‌جاست که ترک تحصیل برای خیلی‌ها عادی شده و چون همه دختران ترک تحصیل می‌کنند، جامعه حساسیتش را به اهمیت این موضوع که دختران باید درس بخوانند از دست داده است. ما آن در شهرستان هویزه دبیرستان دخترانه نداریم، یک دبلیش همین است که اساسا دختران این منطقه به دبیرستان نمی‌رسند و از همان ابتدایی به‌بعد از مدرسه رفتن می‌مانند»

۱۰ سال پیش از این روزها در نخستین سال‌های ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، در یکی از سفرهای استانی، او گذرش به روستاهای این منطقه هم افتاد و دستور داد برای بچه‌های این روستاها مدرسه بسازند. سی‌های مدرسه نوسازی که در ورودی روستا نوبی چشم می‌زند، نتیجه عملیاتی شدن همان طرح و برنامه است؛ اما این مدرسه هم یک مدرسه ابتدایی است که در دو طبقه با چند کلاس محدود ساخته شده و هنوز که هنوز است همچنان در دست‌ساخت است.

آن‌طور که «حامدی» می‌گوید، در روستاهای اطراف هویزه، فروای و تعداد دبستان‌ها خوب است و مسأله اصلی مدارس راهنمایی‌اند که هم کمند و هم خانم معلم ندارند؛ «مدرسه‌ها ساخته شدند اما میز، صندلی، کولر و آب‌سردکن ندارند و آموزش‌پرورش هم می‌گوید بودجه ندارد. ما راضی هستیم که تجهیزات مستعمل بیاورند، مگر می‌شود بچه‌ها منتظر بمانند تا چند سال دیگر؟ اگر این همه بچه در تهران هم می‌ماندند، کسی اعتراض نمی‌کرد یا چون این‌جا گذر کسی نمی‌افتد کسی به‌فکر ما نیست؟»

… و هیچ بچه‌ای محروم نمی‌شود؟!

اینجا که دور است؛ همین‌جا که کرخه به خانه آورش هورالعظیم می‌رسد و مرزهای ایران به نقطه پایان کسی نمی‌داند فرسنگ‌ها دور تر، در تهران پایتخت، آدم‌ها دربار، سرنوشته بچه‌ها می‌دهد هر سال ۲۵ درصد دانش‌آموزان ایرانی یعنی یک‌چهارم آنها‌تر که تحصیل می‌کنند. در این بین آمار ترک تحصیل دختران در این مناطق پویوزه‌غرب خوزستان و شهرهای مرزی ایران و عراق در شرایط هشدار است؛ هشدار یعنی بی‌سوادی زنان و دختران در شهرهای دور، در شهرهای مرز نشین برای خیلی‌ها دیگر در د ندارد، دیگر آندوه‌نار، در دیگر عادت شده است.

«زراق حامدی، «عضو شورای شهر هویزه می‌گوید که روستاهای دور معلم و کلاس درس نمی‌شود. هر ساله می‌گذرد، هم معلم‌ان را از آمدن باز داشته و هم بچه‌ها را از رفتن. پدران و مادران دختران روستایی می‌گویند، تا هویزه به مدرسه راهنمایی دخترانه» و «خانم معلم» دارد، راه سخت است و این جاده هم که جاده نیست، راه نفتکش‌هاست. جاده مرگ است، آدم‌ها را می‌برد و هر نمی‌گرده‌اند. آنها می‌گویند این جاده خطرناک است و هر روز که نمی‌توان دختران کوچک را فرستاد ۲۴ کیلومتر دورتر تا مدرسه بروند؛ «همین‌جا بمانند، خانه‌داری کنند،

آن را دهیاری روستا می‌پردازد، برای تحصیل به روستای «الزّهه» می‌روند. داستان تحصیل دختران و پسران در روستاهای صحبتان، طولیه، کواکب، طولیه حاج یاسر، جای‌رشام و حلوه‌جامع از این‌هم بدتر است. مدرسه محقری که با همت ساکنان روستای حلوه‌جامع تأسیس شده، اینک به طولیه‌ای برای گاو و گوسفندان تبدیل شده است و ۲۵ دختر و پسران روستا، مقطع ابتدایی را در کنار هم و در کلاس‌سی به مساحت تقریبی سه در چهار متر می‌گذرانند. پسران نیز برای رفتن به مدرسه راهنمایی ناچارند، روزانه مسیری به‌طول ۱۰ کیلومتر را طی کنند. بقیه روستاها هم که اصلا مدرسه ندارند.

اپیزود سوم: دختران ترک تحصیل

«اسلام آباد سوسیه» نام روستای بزرگی است که اهالی آن همیشه بوی گاز‌های شرکت توسعه‌نیشکر را حس می‌کنند. این روستا با طول ۵۳ کیلومتر در امتداد اتوبان اهواز – آبادان و فاصله ۵ کیلومتری از شهر کوت عبدالله واقع شده است. تنها مدرسه این روستا یک دبستان ۶ کلاسه است که ۳ کلاس آن عمری بیش از ۳۰ سال دارد. نبود مدرسه راهنمایی در روستا سبب شده است، دختران بعد از دوران ابتدایی ترک تحصیل کنند و دانش‌آموزان پسر نیز به‌دلیل مشکلات رفت‌و‌آمد از ادامه تحصیل باز بمانند. «فاصله جنتالی» دهیار این روستا ساخت جاده کندرو برای روستاییان اطراف اهواز – آبادان را ضروری می‌داند و می‌افزاید: به‌دلیل دوری مسافت مدارس، دانش‌آموزان روستا مجبور هستند این مسافت را روی شانه اتوبان بیابم‌روی برند که ۹۳ جانشان را به خطر می‌اندازد.

اپیزود چهارم: بستادام چشم به راه

روستای «عوفی» با جمعیت ۲ هزار نفر در بخش غیزانیه، در شرق اهواز قرار دارد. مردم این روستا علاوه بر مشکلات فراوانی چون آب آشامیدنی نبود، فرصت‌های شغلی و تحمل مشکلات فراوان ناشی از الایدگی بر خاسته از فعالیت حدود ۱۰۰ چاه نفتی دچار مشکل کرده است، به دلیل وضع نامناسب تجهیزات و امکانات اولیه تنها مدرسه ابتدایی روستا هم زیر فشار هستند و شکایت‌ها و پیگیری‌هایشان به سرانجام مطلوب نرسیده و این مشکل رفع نشده است. با وجود گذشت یک‌ماه از سال تحصیلی ۹۴ – ۹۳ کلاس‌های مدرسه ابتدایی روستای عوفی همچنان از داشتن تجهیزات از جمله

قلیش می‌گذارد و می‌گوید دل‌های دختران ما سوخته؛ «دو سال پیش قرار شد سروسی بیاید و بچه‌های همه روستا‌ها را جمع کند و ببرد مدرسه و بیاورد. ماهی یک میلیون و ۱۰۰ هزار تومان از ما گرفتند. دهیاری هم پول ندارد. آمدن و رفتن بچه‌ها می‌شود سالی ۲۰ میلیون تومان. ۲۰ میلیون تومان برای روستا خیلی پول است…»

پول صندوق دهیاری روستاهای دور که تمام شد، باز بچه‌ها جا ماندند از مدرسه و این نه فقط ماجرای خوزستان و روستا‌هایش، نه فقط مشکل روستاهای بنی‌صالح و مشکلی فراگیر در بسیاری از روستاهای دور افتاده و مرزی کشور است. همین یک‌ماه پیش، معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری «اطلس وضع زنان کشور» را رونمایی و منتشر کرد. طبق اطلاعات همین اطلس، وضع بی‌سوادی در میان زنان و دختران ایران نگران‌کننده و در ۴۰ شهر ایران بحرانی است. همین اطلس نشان می‌دهد شهرهای جنوبی ایران در فهرست بی‌سوادی دختران رتبه بالایی دارند؛ اگر سیستان و بلوچستان با ۱۱ شهر در صدر آمار بی‌سوادی دختران است، خوزستان هم با ۳ شهر، پس از آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی در رده چهارم همین جدول ایستاده است. حالا مهناز احمدی، مشاور وزیر آموزش و پرورش در حوزه زنان می‌گوید، این‌طور نبوده که دولت نسبت به وضع دخترانی که ترک تحصیل می‌کنند بی‌توجه باشد. او از تفاهات‌نامه‌ای حرف می‌زند که بین معاونت زنان ریاست جمهوری و آموزش و پرورش امضا شده تا وضع دختران بازمانده از تحصیل در مناطق محروم و مرزی بررسی شود. به گفته او از مشکلات اصلی برای اجرای برنامه‌هایی که در این زمینه پیش‌بینی شده، کمبود اعتبارات است و اگر اعتبارات رسیده بود، همین امسال بخشی از طرح‌هایی که در زمینه آسیب‌شناسی وضعیت دختران در این مناطق پیش‌بینی شده به‌اجرا در می‌آمد. تا اعتبارات را بدهند و تا از میان ۴۰ شهر محرومی

که بی‌سوادی زنان در آنها آوج گرفته، نوبت به یزد نو و روستاهای بنی‌صالح برسد، بسیاری از دختران این روستا‌ها غزل خداحافظی با مدرسه را خوانده‌اند. بسیاری از آنها، آدم‌های دیگری شده‌اند و عسری را به انتظار گذرانده‌اند. در انتظار آن خانم معلمی که نیامده آن مدرسه‌ای که نبوده‌ود کتاب‌هایی که هیچ‌وقت نخوانند. در روستاها، وقتی قرار نباشد دختران درس بخوانند

ازواج می‌کنند می‌گویند، بد است دختر زیاد در خانه بماند. خیلی بچه‌ها در خانه شوهر هم افسوس مدرسه و آندوه بی‌سوادی را فراموش نمی‌کنند. همان‌طور که مصومه، فراموش‌نکرده است، او حالا ۲۳ ساله است و هنوز وقتی از مدرسه می‌گوید، نگاهش خالی می‌شود:

– بچه که بودم فکر می‌کردم معلم می‌شوم. من بی‌سواد مطلق نیستم. پنج کلاس رفته‌ام اما نمی‌توانم بخوانم. خیلی فارسی برایم سخت است. بچه که بودم فکرم این بود که خانم معلم ما یک خانم معلم می‌خواهد و من خانم معلم روستا می‌شوم اما نتوانستم بخوانم. خیلی غصه می‌خورم، بی‌سوادی‌هاست…»

– کی ازدواج کردی؟

– ۱۵ سالم بود.

چقدر درس خواندی؟

– همان کلاس پنجم.

– دوست‌داشتی آدمه بچه‌ی؟

– خیلی. اگر مدرسه رفته بود شاید الان آدم دیگری بودم؛ اما سرویس نبود تا هویزه بروم. اما دیدم رشت‌های یاد بگیرم، کاری، چیزی.

– الان کتاب‌می‌خوانی؟

– می‌خوانم.

– آخرین کتابی که خواندی چه بود؟

– کتاب منظوم قرآن است و دعا قرآن و دعا. کتاب فارسی نه. نمی‌توانم؛ بعد هم در روستا کتاب نداریم، چند ماه پیش برایمان چند جلد آوردند. گفتند مال اردوی جهادی است.

– شوهرت درس خوانده‌است؟

– او خوانده. دل‌شنگه می‌رود، سوسترگ. ادبیات و علوم انسانی. علوم و دانش خیلی بهتر است.

– الان نمی‌خواهی درس بخوانی؟

– الان که دیگر نمی‌شود، مسئول خانه‌داری هستم؛ اما اگر وقتی کوچک بودم، این‌جا یک خانم معلم داشت، می‌شدولی درونه

دور یعنی روستایی برت، آنسوی آرامش کرخه نقطه‌های فراموش شده در میان جاده نفتکش‌ها، به‌بعد از چرخ و فلک‌های خاموش و در انتهای یک جاده خاکی و در تنها یک جاده خاکی که می‌رود تا قلب خانه‌های صمیمی… تا خانه‌های آنها دور یعنی همین‌جا، یعنی بزندو که دخترانش سبب شدند نارند و مدرسه رفتن برای آنها رویای ناممکن است.

آنها دختران راه دورند، دختران انتظار، دختران چوپان که از روزهایشان با یاد صدای دلگیر چرخ خیاطی چرخ می‌شود و با آواز آ‌هی می‌شود که می‌پیچد در آسمان کوه، در آسمان دشت…»

نیمکت محروم هستند و دانش‌آموزان دختر و پسر این واحد آموزشی برای حضور در کلاس درس مجبورند روی موکت یا زمین بنشینند و گفته نغمیم حمیدی، کارشناس اجتماعی، محرومیت وضع اسفبار مدرسه ابتدایی روستای عوفایی با حدود ۱۰۰ دانش‌آموز دختر و پسر برای افکار عمومی جامعه ما و آستان خوزستان بسیار نگران‌کننده است و نشان از وجود عامل آزاددهنده تبعیض در برخی مناطق دارد.

اپیزود پنجم: آمار دقیقی نداریم

خوزستان با داشتن ۹۸۰ هزار دانش‌آموز سومین استان کشور از نظر جمعیت دانش‌آموزی است که مشکلات ساختاری و کمبود نیروی انسانی آن بیشتر به چشم می‌آید. سال گذشته دانش‌آموزان خوزستانی رتبه‌های دورقی بیشتری در کنکور کسب کردند، اما این رتبه‌ها نیز نتوانست وضع آموزش‌پرورش خوزستان را در بین دیگر استان‌ها ارتقا دهد. مدیر کل آموزش‌پرورش خوزستان با بیان این که آمار دقیقی از تعداد مدارس فرسوده در استان در دست نیست، می‌گوید: در بافت‌های قدیمی، مناطق محروم و در مناطق حاشیه‌ای شهرهای استان مدارس فرسوده وجود دارند؛ «محمد تقی‌زاده» می‌افزاید: آموزش‌پرورش خوزستان ۲ هزار و ۳۰۰ میلیارد ریال از صنایع و شهرهای‌های خوزستان طلبکار است که تا پایان امسال ۲۰۰ میلیارد ریال از آن محقق می‌شود.

اپیزود ششم: بیا که همدردیم

دوزبانه‌ها آسیب‌دیده سیستمی که نیاز به ترمیم دارد، آنها‌نه بخشی از مشکل‌اند و نه بخشی از راه‌حل؛ «مانندمه میان زبان مادری و زبان رسمی. وزیر آموزش‌پرورش و پیشین تعداد دانش‌آموزان دوزبانه را ۷۰۰ درصد کل دانش‌آموزان کشور عنوان کرده‌بود. نغمیم حمیدی، در این باره می‌گوید: یکی از مشکلات اساسی تعلیم و تربیت در خوزستان موضوع دوزبانه‌بودن دانش‌آموزان است و باید به زبان مادری در آموزش مفاهیم توجه کرد که موجب‌تاب‌آوری سریع‌تر افراد خواهد کرد. در گذشته سالانه مبلغ یک میلیارد تومان برای اجرای طرح‌های آموزشی در مناطق دوزبانه تخصیص یافت که البته جذب نشد. اما در ۲ سال اخیر این ردیف اعتبار به‌طور کلی حذف شد.